

پارادایم‌های معاصر هستی‌شناسی فضا و نسبت آن با شناخت‌شناسی معماری

سید محمد بهروز*
اسماعیل ضرغامی**
جمال‌الدین مهدی‌نژاد***

چکیده

هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی در هم تنیده‌اند و پرداختن به هر یک، به معنای مفروض داشتن پاسخ به دو دیگری از پیش است؛ از این سه، هستی‌شناسی در مرتبه نخست واقع می‌شود که مبنای دو پرسش بعدی واقع می‌شود. در این مقاله به هستی‌شناسی‌های فضا پرداخته می‌شود که سه انگاشت مطلق، نسبی و رابطه‌ای را در بر می‌گیرد. بحث خواهد شد که انگاشت‌های مطلق و نسبی فضا در محدوده علوم اثباتی باقی می‌مانند و بر مبنای جدایی فضا از زمینه اجتماعی استوارند. در شناخت‌شناسی، این دو یا فضا را ابزاری برای اصلاحات اجتماعی می‌بینند یا عکس آن را اثر پذیر و گیرنده اثر و معنا از سازوکارهای اجتماعی فرض می‌کنند. روی آوردن به انگاشت سوم یا فضای رابطه‌ای اما بر تولید هم‌زمان فضا و جامعه تأکید می‌کند که گویی صحنه‌ای است برای نمایش جامعه؛ با هر ترتیب فضایی نمی‌تواند پذیرای نمایش باشد و هر نمایشی هم در آن مقدور نیست. این انگاشت اخیر شناخت‌شناسی فضا را به سوی مطالعات بین- و ترا- رشته‌ای هدایت می‌کند که نظریه معماری در دهه اخیر به سوی آن خیز برداشته است.

واژگان کلیدی: هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، روش‌شناسی، فضا، نظریه معماری و علوم اجتماعی

* عضو هیات علمی گروه معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیروان - دانشجوی دکتری معماری دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران
(نویسنده مسئول)
Email: m.behrooz@gmail.com

** دانشیار دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران
Email: es.zarghami@gmail.com

*** استادیار دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران
Email: j_mahdinejad@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۲ تاریخ تأیید: ۹۳/۸/۱۷

۱ - مقدمه

آن‌طور که مارکوس^۱ (۱۹۹۳) اشاره می‌کند، ثابت قدم‌ترین پژوهشگری معماری تا دهه نود را محققانی پدید آوردند که معماری را هنر می‌دانستند و لذا عوامل اجتماعی را در حاشیه علائق خود می‌نهادند. این سنت هنوز در تاریخ و نظریه معماری غالب است؛ اما در حین آخرین دهه‌ها بدنه در حال رشدی از آثار ظاهر شده است که مسائل اجتماعی را از منظری معمارانه می‌بیند یا مسائل معماری را از منظری اجتماعی (کرایسلر، کرنز و هینن^۲، ۲۰۱۲). تأثیر فزاینده مطالعات فمینیستی و جنسیت، تأثیر نظریات پسا استعماری و انتشار نظریه عامل- شبکه به رشد آرایه‌ای از مطالعاتی که پیگیر فعل و انفعالات بین ساختمان‌ها و نیروهای اجتماعی هستند- منجر شده است.

این قبیل جابه‌جایی‌های نظری را می‌توان تغییر پارادایم‌هایی در معماری قلمداد کرد که شناخت‌شناسی و روش‌شناسی‌شان را بر هستی‌شناسی خاص خود استوار کرده‌اند. بدین سبب درک این تحولات و موقعیت‌یابی در میانه جدل‌های نظری منوط به دریافت مبانی هستی‌شناسانه هر یک از این نظریات در قبال «فضا» و نسبت آن با اجتماع یا روابط اجتماعی است. این جستار به دو دلیل اهمیت دارد: اول آنکه تا اوایل دهه ۱۹۷۰م در مطالعات اجتماعی، انسان‌شناسی و حتی جغرافیا، فضا پس‌زمینه‌ای برای رویدادها و روابط و فرایندهای اجتماعی محسوب می‌شد و لذا مفروضی بود که کسی ماهیت آن را نمی‌جست؛ دوم آنکه آن‌طور که گوبا و لینکلن^۳ (۱۹۹۴) اشاره می‌کنند شناختن، دانستن و پژوهش چیزی منوط به ارائه تعریفی از چیستی و هستی‌شناسی آن است. پس گام حرکت به سوی شناخت‌شناسی فضا را باید پس از گام هستی‌شناسانه برداشت و در نهایت از مجموع این دو روش‌شناسی را اتخاذ کرد.

هدف این مقاله جستجوی این سه «-شناسی» در پارادایم‌های معاصر فضاست. تأکید ما بر رابطه بین فضا (ی مصنوع) و فرایندهای اجتماعی خواهد بود. از ابتدای قرن بیستم، معماری را کنشگران آن رشته‌ای دانسته‌اند که اساساً با پرداخت فضا سروکار دارد (فورتنی^۴، ۲۰۰۰). فضا از سوی دیگر مشغله اصلی جغرافیا هم هست (مسی^۵، ۲۰۰۵)، معماران و جغرافیدانان اما معانی

1. Markus

2. Crysler, Cairns, & Heynen

3. Guba & Lincoln

4. Forty

5. Massey

یکسانی از فضا مستفاد نمی‌کنند. «معماری در بطن خود یک رشته بر پایه طراحی است که جهت‌گیری به سوی (باز)ساختن و (باز)شکل‌دهی فضا دارد. جغرافی اما در بطن خود، رشته‌ای تحلیلی است که در جهت توصیف و تشخیص وضعیت‌های از پیش موجود حرکت می‌کند» (جیکوبز و مریمان^۱، ۲۰۱۱).

در این مقاله به اقتضای گفتار، هر دوی این معانی اشاره خواهند شد؛ اما تحلیل اصلی بر معنای معمارانه فضا تأکید خواهد کرد. لذا با معرفی و تعریف پارادایم و نسبت آن با پرسش‌های سه‌گانه، پارادایم‌های معاصر فضا معرفی و دلالت‌های آن بر شناخت‌شناسی معماری برشمرده خواهد شد و در نهایت با تلخیص این همه در آرایه‌ای جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ارائه خواهد شد.

۲ - پارادایم و پرسش‌های هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی

گوبا و لینکلن (۱۹۹۴) پارادایم را مجموعه‌ای از باورهای مبنایی دانسته‌اند که با اصول نخستین یا غایی سروکار دارد و یک جهان‌بینی باز می‌نمایاند که برای کسی که قائل به آن است، به طریقی مشابه کیهان‌شناسی و مذهب ماهیت «دنیا»، جایگاه فرد در آن و طیف روابط ممکن با آن دنیا و اجزای آن را تعریف می‌کند. پارادایم‌های پژوهش برای پژوهشگران معین می‌کنند که آن چیست که در پی آنند و چه چیزهایی درون و بیرون پژوهش مشروع واقع می‌شود. باورهای بنیادین مبنایی معرف پارادایم‌های پژوهش را می‌توان با پاسخ‌هایی که هواداران آنها به سه پرسش بنیادین می‌دهند خلاصه کرد. پرسش‌هایی که به طریقی بهم مرتبطند که پاسخی که به هر یک از آنها داده می‌شود پاسخ به دو دیگری را محدود می‌کند.

الف. پرسش هستی‌شناسانه: صورت و ماهیت واقعیت چیست و بنابراین چه چیزهایی هست که می‌توان درباره‌شان دانست؟ مثلاً اگر دنیا را واقعیتی «واقعی» آفرض کنیم (در مقابل واقعیت مجازی، نسبی یا انتقادی) «چیزها چگونه هستند» و «چیزها چگونه عمل می‌کنند» موضوعاتی خواهند بود که می‌توان درباره آن دانست. پس فقط پرسش‌هایی که به موضوعاتی از قبیل وجود واقعی و کنش واقعی باز می‌گردند قابل پذیرش هستند. سوالات دیگر، مانند آنها که به موضوعات زیبایی‌شناسی یا اهمیت اخلاقی مربوطند، خارج از حیطه مشروع کاوش علمی قرار می‌گیرند.

1. Jacobs & Merriman

2. "real" reality

ب. پرسش شناخت‌شناسانه: ماهیت رابطه بین آن‌کس که می‌داند یا قرار است بداند^۱ با آنچه می‌تواند دانسته شود چیست؟ پاسخ به این پرسش را پاسخی که پیش از این به پرسش هستی‌شناسانه داده‌شده است مقید می‌کند. مثلاً اگر یک واقعیت «واقعی» مفروض باشد، آنگاه آن که قرار است بداند باید وضعیت جدایی عینی یا فارغ از ارزش داشته باشد تا بتواند اینکه «چیزها چگونه هستند» و «چیزها چگونه عمل می‌کنند» را کشف کند. (عکس این رابطه هم صادق است؛ یعنی عینیت‌گرایی در شناخت‌شناسی دلالت بر وجود یک جهان «واقعی» در هستی‌شناسی دارد).

ج. پرسش روش‌شناسانه: کاوشگر چگونه به یافتن آنچه می‌پندارد قابل دانستن است می‌پردازد؟ دوباره پاسخی که می‌توان داد مقید به پاسخ‌های داده‌شده به پرسش‌های پیشین است؛ مثلاً هنگامی که یک پژوهشگر عینیت‌گرا در پی یک واقعیت واقعی است، کنترل عوامل مخّل الزامی خواهد بود، چه در روشی کیفی (مثل مشاهده) و چه در روشی کمی (مثل تحلیل کوواریانس). (عکس این هم صادق است؛ یعنی انتخاب یک روش‌شناسی مداخله‌گر مانند آزمایش، به معنای مقدور بودن عینیت‌گرایی و وجود یک دنیای واقعی است که می‌توان نسبت به آن عینیت‌گرا بود) پرسش روش‌شناسانه را نمی‌توان به پرسش از روش تقلیل داد؛ روش باید با روش‌شناسی از پیش معین جور شود.

۳ - فضا در پارادایم‌های فکری معاصر

شناخت‌شناسی فضا در حالت عام، مسئله ماهیت و محدوده دانش درباره فضا است (بنژور و سوسا^۲، ۲۰۰۳). این دغدغه با هستی‌شناسی فضا درهم تنیده است؛ چراکه سؤال «چه؟» (دیدگاه درباره وجود و تعریف چیزی) را به دشواری می‌توان از سؤال «چگونه؟» (طریقی که ما درباره‌اش دانش کسب می‌کنیم) جدا کرد (گوبا و لینکلن، ۱۹۹۴). رابطه بین چه و چگونه فضا اما ثابت نیست و یکسره در حال تحول است (مسی، ۲۰۰۵). زمینه‌ای که در آن دانش پرورده می‌شود و «رابطه بین اندیشه انسانی و زمینه اجتماعی که اندیشه از آن بر می‌خیزد» اهمیت دارد (برگر و لاکمن^۳، ۱۹۹۱). بنابراین صور دانش گزاره‌هایی درباره فضا تولید می‌کنند، طرق تازه شناختن آن را گزارش می‌دهند، و در تبادلی و دگرگونی آن مشغول می‌شوند که شخصیت شناخت‌شناسی هر

1. the knower or would be knower

2. Bonjour & Sosa

3- Berger & Luckmann

صورت از دانش در بستر زمینه‌های همپوشانِ ترجیحات شخصی، پویه‌های نهادی و رابطه‌ای، قراردادهای اجتماعی و دانش تخصصی واقع می‌شود.

در ردیابی مسیری که در آن انگاره فضا خود را درون شناخت‌شناسی معماری جای داد و اینکه چگونه این جایابی خود رشته را پیکربندی کرد، باید عنوان نمود که فضا یک انگاره متقدم مدرن است که موقعیت زمانی و مکانی (مربوط به دهه ۱۸۹۰ آلمان) دارد که متعاقباً درون رشته معماری نشر یافته است؛ بنابراین انگاره فضا در معماری را باید همچون پدیداری درون تاریخ غرب و در رابطه با تجدد برخواند.

۳-۱- انگاره‌ای انتزاعی و مدرن فضا

در اغلب تاریخ بشر، فضا یک فهم مشترک، یک ایده رابطه‌ای بوده که به موقعیتی که ابدان در جهان اشغال می‌کرده‌اند اشاره داشته است. ریاضیدانان یونانی اما از آن انگاره‌ای انتزاعی همچون یک ظرف تهی بی‌پایان ساختند که مبنایی برای اندیشش قیاسی و ظهور اندیشه فلسفی شد. دکارت پس از رنسانس در گفتار در روش به انگاره اقلیدسی از فضای انتزاعی روی آورد: «یک جسم ممتد، یا یک فضا که با طول، عرض و ارتفاع یا عمق نامعین کشیده می‌شود، قابل تقسیم به بخش‌های متعدد است که اندازه‌ها و اشکال متنوع داشته باشد و به طرق بسیاری قابل جابجایی یا حمل است». با به‌کارگیری آن در فیزیک نیوتنی، این ایده جایگاهی مرکزی در علم مدرن یافت؛ اما مجموعه‌ای از چالش‌ها به تدریج آن را خلع کرد. معماری و برنامه‌ریزی مدرن به این انگاره انتزاعی فضا روی آورد که مورد انتقاد ناقدانش واقع شد.

ایده فضای انتزاعی از روز نخست تاکنون مورد انتقاد بوده است؛ انتقادات با نظریه ربطی فضا و زمان لایبنیتس شروع می‌شود که باور داشت: فضا صرفاً نسبی است، همانند زمان ترتیبی از هم‌زیستی‌هاست، همچون زمان ترتیبی از توالی‌هاست. چراکه فضا به لحاظ امکان، اشارت به نظمی از اشیا دارد که هم‌زمان وجود دارد که چنین قلمداد می‌شود که با هم موجودند.

در حول و حوش همان زمان، لاک در مقاله مکان، امتداد و استمرار فضا را «رابطه فاصله بین دو بدن یا نقطه» تعریف می‌کند. کانت در سنجش خرد ناب به نوبه خود، مبنای درک فضا و زمان را دگرگون کرد و با استدلال کردن به اینکه آنها مستقلاً وجود ندارند و تنها وجهی از ادراک ما، بازنمایی‌های ظاهرها هستند که «نمی‌توانند به‌خودی‌خود وجود داشته باشند؛ بلکه در ما هستند» فضا و زمان را نسبی‌تر کرد. با ظهور هندسه نا اقلیدسی و فیزیک نسبی آینشتاین، ایده فضا به‌مثابه موجودیت متمایز تقریباً از دستورکار پژوهش خارج شد و جای آن را نسبت بین پدیدارها گرفت که

همان است که جغرافیدانان فضای نسبی نامیده‌اند.

فضا در جغرافیا، هم به چیزها به خودی خود و هم به نسبت بین آنها آن‌گونه که در نقشه‌ها بیان می‌شود، باز می‌گشت. فضای انتزاعی (مطلق) «یک موجودیت متمایز فیزیکی» بود «که بخودی خود جایگاه واقعی یا تجربی دارد» (بلاوت^۱، ۱۹۶۱) و «به‌وضوح متمایز، واقعی و عینی است» (می‌هیو و پنی^۲، ۱۹۹۲). فضای نسبی از سوی دیگر، با رجوع به نقشه‌سازان متقدم و دغدغه آنها بر سنجش دقیق روابط موقعیت که در تحلیل فضایی معاصر هم ادامه یافت بر «ویژگی‌های تمرکز و پراکندگی چیزها» تأکید کرد (گودال^۳، ۱۹۸۷). بنابراین فضا با دو صورت‌بندی عمده در محدوده دانش اثباتی ماند:

الف. فضای مطلق: شرایطی است که در آن فضا مستقل از هر ابژه یا رابطه‌ای وجود دارد؛ فضا ظرفی مجزا و قائم به ذات است. فضای مطلق ثابت است و ما رویدادها را در چارچوب آن ثبت یا برنامه‌ریزی می‌کنیم. معمولاً همچون شبکه‌ای از پیش موجود و غیرمنقول بازنموده می‌شود که تابع اندازه‌گیری استاندارد و قابل محاسبه است. این فضا، فضای اولیه تفرّد است - جسم ممتد (RES EXTENSA). کالون و لاو^۴ (۲۰۰۴) این رویکرد را «رمانتیک» نامیده‌اند که فرض می‌کند اشیا در فضا ثابت تحلیلی و خویشاوندی کامل با نقطه ارجاع فضایی‌شان دارند چنان‌که «فاصله و مقیاس را می‌توان بدون ابهام تعیین کرد: می‌دانیم چه کسی بزرگ و چه چیز کوچک است و چه کسی به چه کسی نزدیک است».

ب - فضا (زمان) نسبی: بر دو فرض تکیه دارد؛ اول، فضا را تنها در نسبت با ابژه‌ها و یا در فرایندهایی که در فضا یا زمان بررسی می‌شوند می‌توان معین کرد؛ دوم، رابطه و نسبت معین یا ثابتی برای جانمایی اشیا مورد نظر وجود ندارد، یک چشم‌انداز غیراقلیدسی به‌کار گرفته می‌شود که در آن فاصله / رابطه‌ها نسبی هستند و به مرور زمان و بر فراز فضا تغییر می‌کنند. فضا و همچنین زمان، «کیفیت موقعیتی» دارند (جمر^۵، ۱۹۵۴). در این صورت‌بندی امکان ندارد که فضا مستقل از زمان درک شود و این امر حکم چرخش مهم زبان از فضا و زمان، به فضا-زمان را صادر کرد.

1. Blaut
2. Mayhew & Penny
3. Goodall
4. Callon & Law
5. Jammer

همان‌طور که جمر می‌گوید فضا به جای ابعاد سه‌گانه سنتی، به‌علاوه یک بعد مجزای زمان، به «فضازمان» متحد منفردی در هم آمیخته می‌شوند. بنابراین یک نقطه در فضا رویداد یا لحظه‌ای در فضازمان می‌شود.

انگاره انتزاعی فضا و شناخت‌شناسی معماری

در معماری آن‌طور که کولکوهن^۱ (۱۹۸۹) نشان می‌دهد، این انگاره انتزاعی فضا در انتهای قرن نوزدهم ظاهر شد که به‌عنوان «یک موجودیت مثبت که درون آن مقولات سنتی فرم ساختی و سطح رخ می‌دهند» به‌کار رفت (کالون و لائو، ۲۰۰۴). از آن زمان به بعد، معماران و برنامه‌ریزان کوشیدند که این موجودیت را با کمک هندسه و فن‌آوری شکل دهند (سرت^۲، ۱۹۴۴). انگاره‌هایی که کوربوزیه^۳ (۱۹۳۱) با آن فضا را می‌خواند، شامل «توده» و «سطح» می‌شوند که به‌واسطه ابزار «پلان» شکل می‌یابند. اینجا یک شناخت‌شناسی عقلانیت‌گرا بر یک هستی‌شناسی پیچیده تحمیل شد تا نظم و شکلی آرمانی به آن بدهد. آنچه رابطه میان این دو را تعیین می‌کرد عملکردی بودن بود. راه خروج از این توهم در دریافت این نکته نهفته بود که واقعیت بس متغیرتر و پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را این‌گونه ساده انگاشت و دگرگون کرد؛ هرچند تا به امروز هم فرضیات ذاتی درباره خنثی بودن فضا، خیرخواهی متخصصان فنی و منطق عملکردی دگرگونی‌های فضایی در بسیاری گفتمان‌های حرفه‌ای فراگیر مانده است.

از نظر جونز^۴ (۲۰۰۹) دل‌مشغولی به جبرگرایی محیطی و تصور منظرهای خودمختار و مستقل از عامل انسانی یا غیرانسانی ضعف‌های این رویکرد را برجسته می‌کند. ویژگی این رویکردها بر مبنای تعریف، جدایی و تفکیک فضا و زمینه اجتماعی نسبت به هم است که در صورت نیاز می‌توان تأثیرات آنها را بر هم سنجید. رابطه بین این دو (فضاها و روابط اجتماعی) به‌واسطه مدل‌های شناخت‌شناسانه متعددی قابل کاوش است، از میان آنها دو مدل با انگاره‌های انتزاعی فضا خوانا است: فضا به مثابه ابزاری برای ایجاد اصلاحات اجتماعی، و فضا به مثابه گیرنده و بازتاب‌دهنده مناسبات اجتماعی.

1. Colquhoun
2. Sert
3. Corbusier
4. Jones

فضا به مثابه ابزار

هینن^۱ (۲۰۱۳) طرح بنام برای زندان پانوپتیکون^۲ که در شرح فوکو^۳ (۱۹۷۷) آمده است و فضاهای قابل دفاع اسکار نیومن^۴ (۱۹۷۲) را دو نمونه واضح از استفاده از فضا به مثابه ابزار برای تغییرات اجتماعی عنوان می‌کند. هواداران این مدل اندیشه افعالی از قبیل سازماندهی، ساختاردهی و شکل‌دهی یا حتی قوی‌تر از آنها «تسلط»، انضباط یا تعیین کردن را به کار می‌برند تا از رابطه بین پرداخت‌های فضایی و آثار اجتماعی آنها بگویند. هواداران جنبش مدرن در واقع تحت افسون مفهومی آرمان‌شهری بودند که معماری می‌تواند اهرمی برای تغییر جامعه باشد و این نه تنها در اندیشه مدرنیست‌های دست‌چپی که همچنین در شعار «معماری یا انقلاب» کوربوزیه هوریدا بود که می‌خواست سیاستمداران را در مورد ظرفیت صلح بخش معماری اقناع کند. آرزوی معماری مدرن برای تحول زندگی مردم با شیوه‌های جدید را برخی سیاستمداران برای مدرنیزاسیون سریع در کشورشان با تکیه بر معماری و شهرسازی به کار بردند که افزون بر تحقق آرزوی آغازی نو و پشت سرگذاشتن گذشته‌ای تاریک، با اسکان شهروندان و نهادها در بلوک‌های آپارتمانی جدید آنها را و می‌داشت با نظم جدید و شیوه‌های زندگی جدید تطبیق یابند، به طرق مدرن معاش روی آورند و عادات سنتی را کنار نهند. این مدل اندیشش را لوفور^۵ (۱۹۹۱) در لوای «بازنمایی‌های فضا» یا «فضای مفهوم‌پردازی‌شده و انگاشته» آورد که از نظر او فضای برنامه‌ریزان، شهرسازان، فن‌سالاری و مهندسی اجتماعی است، از نظر او این آن فضایی است که فضای واقعی مدرنیته را ساختار می‌بخشد که او «فضای انتزاعی» می‌نامد - عاری از نفسانیت، از طبیعت و تجربه زیسته، که در آن قدرت با تحمیل نظم فضایی اعمال می‌شود و باعث شی‌ءوارگی و بیگانگی می‌شود.

اوج باور به این مدل در مدرنیسم متعالی یا همان باور غیر علمی به ظرفیت‌های برنامه‌ریزی و معماری تحمیلی حاکمیتی نمودار می‌شد که این قبیل جبرگرایی کالبدی را که در این «مدرنیسم

1. Heynen

۲. مدل بنام برای زندان چنان بود که به یمن نحوه توزیع کالبدی فضاها، تنها یک نگاهی می‌توانست تعداد زیادی زندانی را کنترل کند و نیومن در کتابش اشاره می‌کند که چگونه سازوکارهای فضایی را می‌توان برای به دست آوردن محیطی که تحت کنترل ساکنان است ترکیب کرد و با راهبردهایی فضایی محیطی امن و ایمن ساخت و جرم را کاهش داد و به رفاه اجتماعی جامعه کمک کرد.

3. Foucault

4. Newman

5. Lefebvre

متعالی» هویدا بود پژوهش‌های متعدد، هم به‌لحاظ نظری و هم به‌لحاظ تجربی بی‌اعتبار کرده‌اند.

فضا به مثابه گیرنده^۱

هینن (۲۰۱۳) می‌گوید در این دریافت، فضا کم و بیش ظرفی خنثی است که مانند پس‌زمینه‌ای برای فعالیت‌های اجتماعی رفتار می‌کند؛ در آن ویژگی‌های خود فضا را تعیین‌کننده نمی‌دانند و بر تأثیر سازوکارهای اجتماعی و فرهنگی تأکید می‌کنند. این سازوکارها آثار بسیار متنوعی ایجاد می‌کنند که عواقب و بازتاب‌های فضایی آن قابل‌ثبات است. این مدل به‌خصوص در میان رشته‌هایی نشر یافته که دخالت‌های فعالی در برنامه‌ریزی و طراحی محیط مصنوع ندارند. در انسان‌شناسی و جغرافیای اجتماعی مثلاً بیشتر بر سازوکارهای اجتماعی و فرایندهای فرهنگی تأکید می‌شود که در فضا جاری می‌شوند و نشان خود را بر پیکربندی‌های فضایی می‌گذارند (نه اینکه احیاناً پیکربندی‌های فضایی دلالت بر تحولات اجتماعی داشته باشند).

افعالی که در توصیفات این مدل برای اشاره به رابطه بین «فضایی» و «اجتماعی» به کار می‌روند، وجوه اخباری از جمله «بازتاب دادن»، «بیانگر بودن» و «مجسم نمودن» است. آنها روش‌های جالبی برای «خوانش» فضا ابداع کردند که شیوه‌های بسیار هوشمندانه‌ای از رمزگشایی معنای اجتماعی پدیده‌های فضایی تولید می‌کنند. اغلب ادبیات اولیه در مقاله‌ی مروری محیط مصنوع و فرم فضا مندل لارنس و لاو^۲ (۱۹۹۰) که انسان‌شناس هستند از این مدل تبعیت می‌کند.

بیشتر این مطالعات به این شکل بود که نشان دهند شاخه‌های فضایی را چگونه می‌توان همچون بیانگرهای سازوکارهای اجتماعی درباره معنای فضا و رفتار فضایی افراد دانست که فضای شهری و معماری پس‌زمینه مفروض آنها در چنین مطالعه‌ای است. انسان‌شناسانی از قبیل دی‌بوئک و پلیسارت^۳ (۲۰۱۴) و سیمون^۴ (۲۰۰۴) در مطالعاتی که در فضاهایی در آفریقا داشتند به شیوه جابه‌جایی مردم درون آن فضاها و ایجاد تغییر و استفاده از آنها به نفع خودشان علاقه نشان دادند و به نحو چشمگیری رفتارهای فضایی مردم را و اینکه چگونه معانی نمادین فضاهای مصنوع

1. receptor

2. Lawrence & Low

3. De Boeck & Plissart

4. Simone

را تاکتیک‌های فضایی افراد و گروه‌ها اصلاح می‌کنند را نمایش دادند.

دی‌بوئک (۲۰۰۸) اعمال و رفتارهای جدید در گورستان کینشازا را بررسی کرد و دگرگونی‌ها را در قلمرو نمادین، فرهنگی نمایش داد. از نظر او گورستان به مثابه یک فضا بازتابنده فرایندهای فرهنگی است، از آنها پشتیبانی می‌کند و آنها را در بر می‌گیرد؛ اما وی بر تأثیر واقعی این کیفیات فضایی (از جمله سلسله‌مراتب یا تقارن در جانمایی گورها، ضرباهنگ راه‌ها و مسیرها، وجود درخت‌ها و غیره) تأکید نمی‌کند. در مطالعات منظر، منظرها را موجودیت‌هایی فضایی می‌دانند که بیانگر و تجسم‌بخش ارزش‌های فرهنگی و نتیجه اعمال و مذاکرات پیچیده بین ذی‌نفعانی با منافع و قدرت متفاوت هستند.

درون تاریخ و نظریه معماری، مدل فضا به مثابه گیرنده به خصوص در بدنه ادبیاتی که رویکرد نشانه‌شناسی پدیدآورد مهم بوده است؛ بر اساس این رویکرد مجموعه‌های فضایی معانی ای مجسم می‌نمایند که می‌توان آنها را به واسطه رمزگشایی محتاطانه و «خوانشی» نمادین از فضا کشف معنا کرد. وتوری و براون (۱۹۷۲)^۱ با این دیدگاه، معنای مناظر خیابانی لاس‌وگاس یا محلات حومه شهری را تحلیل کردند. جنکز^۲ (۱۹۷۸) اعلام معماری به عنوان یک زبان را اعلام مرگ مدرنیسم و ظهور پسامدرنیسم دانست.

نوربرگ‌شولتز^۳ (۱۹۷۵ و ۱۹۸۰) معنا در معماری غرب را جست و این تأکید را با کتاب بعدی‌اش روح مکان تکمیل کرد. بسیاری از نوشتارهای نشانه‌شناسانه رویکردی ساختارگرا داشتند که به دنبال رمزهای واضحی بودند که به آسانی قابل شناسایی و کشف معنا باشد. ساختارگرایی اما نمی‌توانست چند بعدی بودن معماری را تبیین کند که چگونه مورد تجربه قرار می‌گیرد؛ نه فقط توسط ذهن که با بدن. از این‌رو نظریه‌پردازان بعدی تأکید کردند که معماری قابل تقلیل به زبان نمادین نیست؛ بلکه در تقاطع صور گوناگون تبادل و ارتباط واقع می‌شود (بازنمایی صریح معانی مورد نظر، الزامات سازه‌ای، نیازهای عملکردی، ضرورت‌های مادی، دغدغه‌های زیبایی‌شناسی و...) (هینن، ۲۰۱۳).

1. Venturi, Brown, & Izenour

2. Jencks

3. Norberg-Schulz

۳-۲. فضای رابطه‌ای

انگاره‌های مطلق و نسبی فضا هر دو بدون ارجاع صریحی به زمینه اجتماعی پدیدارهای فضایی در محدوده علم اثباتی باقی ماندند. شناخت‌شناسی فضا در آنها مستلزم اندازه‌گیری و تهیه نقشه موقعیت‌ها و فواصل است که ادعا می‌شد که در عمل خنثی است. تحلیل فضایی بنابراین درصدد به دست آوردن یک نقشه عملی از دنیا برآمد که اکنون مجهز به فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات شده بود. تصور فضا به مثابه یک موجودیت را علم اثباتی تحلیل فضایی جابجا کرد. تخطی کردن از مرزهای شناخت‌شناسیک اینجا نیازمند فراتر رفتن از علم اثباتی بود.

انگاره‌های انتزاعی و نسبی فضا بنابراین اکنون جای خود را به یک انگاره رابطه‌ای از فضا داد که به «رابطه‌ای بین وقایع یا یک جنبه از وقایع ارجاع می‌داد و لذا مقید به زمان و فرایند بود» (بلاوت، ۱۹۶۱) که «توسط یک شخص یا جامعه ادراک می‌شد» (می‌هیو و پنی، ۱۹۹۲)... به جای فضا به مثابه «یک ظرف که سلسله رویدادهای جهان درون آن جاری می‌شود»، انگاره رابطه‌ای فضا آن را «یک هم-فرآورده از این سلسله رویدادها می‌داند» (ثریفت^۱، ۲۰۰۳). فضا نه جدا از فرایندها که در واقع بخش پیوسته‌ای از فرایندهای اجتماعی است: «صور فضایی انتزاعی به‌خودی خود نمی‌تواند چیزی درباره محتوای روابط اجتماعی، سیاسی یا اخلاقی که آن فرم را ساخته‌اند تضمین کنند» (مسی، ۲۰۰۵) و «فرایندها در فضا رخ نمی‌دهند بلکه چارچوب فضایی خود را تعریف می‌کنند. مفهوم فضا جای‌گرفته یا نهادینه در فرایند است» (هاروی^۲، ۲۰۰۶).

جغرافیای انسانی برای نزدیک شدن به تصور رابطه‌ای از فضا زمان و فضا را یکپارچه کرده است و بر هم-تولید زمان و فضا متمرکز شده است و بی‌قاعدگی و معجوف بودن فضا و زمان را پذیرفته است. به عبارت دیگر پروژه علم خودآیین فضایی را کنار گذاشته و عمدتاً با دیگر علوم اجتماعی تلفیق شده است. در عوض، علوم اجتماعی دیگر یک چشم‌انداز فضایی را پذیرفته‌اند (سجا^۳، ۱۹۸۹). این شامل انسان‌شناسان می‌شود که در حال بازاندیشی و باز-انگاشت دریافت‌شان از فرهنگ به طریقی فضا‌مند شده هستند. ابراز علاقه به فضا‌مندی همچنین شامل اقتصاددانان می‌شود که ورای علاقه معمول به اقتصاد شهری، فضا را برای تبیین فرایندهای اقتصادی به کار بردند.

1. Thrift

2. Harvey

3. Soja

پایه‌های نظری رابطه‌مندی

برای درک فضای رابطه‌ای لازم است ابتدا سیر تحول تعریف مفهوم و نظریه رابطه‌مندی در فضای فکری قرن گذشته بررسی شود. بخش عمده‌ای از ادبیاتی که حول رابطه‌مندی و نظریات مرتبط با آن در دهه‌های اخیر تولید شده، در لوای پارادایم «پساساختارگرایی» دسته‌بندی شده است؛ این شیوه تفکر به نظریات فلسفی و اجتماعی اشاره دارد که اندیشمندانی همچون میشل فوکو با نظریاتش در باب گفتمان، حاکمیت‌مندی، دانش و اقتدار، برونو لاتور با نظریه شبکه-کنشگر، ژیل دلوز و فلیکس گاتاری با فولد و ریزوم و «شدن»، با مایه‌بخشی‌های خود، به تعبیری «پس از» ساختارگرایی را رقم زدند؛ ساختارگرایی اما جنبش فکری بود که در اوایل قرن بیستم با اثر فردیناند دو سوسور آغاز شد که بنیان رویکرد ساختارگرایانه به مطالعه زبان را نهاد. پس از وی به ویژه کلود لوی استروس به مطالعه ساختارگرایانه اقوام و اساطیر پرداخت.

اسمیت و ریلی^۱ (۲۰۱۱) می‌گویند هستی‌شناسی ساختارگرا شخصیت ظاهری آشوب‌وار و غیرقابل پیش‌بینی زندگی اجتماعی را نوعی وهم توصیف می‌کند؛ «سازوکارهایی زیبا، در ژرفا پایین‌تر از تراز وقایع منفرد غامض، نهان شده‌اند.» این ژرفا ساختارمند است. این «سازوکارهای زیبا» نظام‌یافته، سازمان‌یافته و الگومندند و از عناصر معدودی ساخته شده‌اند. این عناصر معدود برای «زایش» پدیده‌های سطحی از قبیل وقایع، باورها، فرهنگ‌ها و... با هم ترکیب می‌شوند. در شناخت‌شناسی اما تحلیل‌گر ساختارگرا عینیت‌گرا است. «ساختارگرایان خود را مشاهده‌گران علمی منفصلی می‌بینند که گونه‌هایی از حقیقت را کشف می‌کنند که بر کنش‌گران اجتماعی آشکار نیست.» در عین حال ساختارگرایی «ورای» انسان‌گرایی است. سوژه انسانی در این رویکرد اهمیت اندکی دارد و معانی و کنش‌ها نه از فردها که از «سازوکارهای زیبا» که اساس صورت‌بندی‌های اجتماعی هستند برمی‌آیند. بنابراین، هر جستاری بر اجتماع باید بر سازوکارها متمرکز شود نه بر کنش‌گران اجتماعی. بر همین اساس فرهنگ مانند زبان همه‌گیر است و باید آن را به عنوان فرم اجتماعی تامی تحلیل کرد که عناصر متعددی برای تولید معنا و ترغیب به کنش، در آن ترکیب می‌شوند. این دید «همه‌گیر» به این معناست که فرهنگ‌ها و جوامع مرتبط با آنها ناگزیر بسته و مجزا از فرهنگ‌ها و جوامع دیگر هستند.

1. Smith & Riley

پساساختارگرایان تعلق خاطر ساختارگرایان به «سیستم‌ها» به‌جای افراد را نگه می‌دارند - پس ضد انسان‌گرا باقی می‌مانند؛ اما باور ندارند که این سیستم‌ها را بتوان به‌واسطه تشخیص ساختارهای بنیادین فهمید و در عوض بر ماهیت روابط گسترده همه‌گیر متمرکز می‌شود. سیستم‌ها از نظر ایشان بیشتر خصالتی «باز» دارند تا «بسته». بنابراین، معانی و کنش‌ها بسته به روابطی که بین سوژه‌ها و ابرژه‌ها درون سیستم قوام می‌یابد به روش‌هایی پیچیده و غیرمنتظره تکثیر می‌شوند؛ اما ماهیت روابط میان سوژه‌ها و ابرژه‌ها خود محل بحث و منازعه است. همان‌طور که بر سر معانی متون جدلی‌هایی هست، برای تثبیت هویت‌های گوناگون هم نزاع‌هایی در می‌گیرد. این نزاع‌ها و رقابت‌ها به آسانی سیاسی می‌شوند و مشمول بازی‌های قدرت می‌شوند. بین روابط همه‌گیر و نزاع‌ها بر سر معنا و هویت تأثیر متقابلی هست. آن‌طور که رولان بارت در اثرش درباره اسطوره‌شناسی مدرن نشان داد، در جامعه سرمایه‌داری برخی معانی به آسانی بر دیگران ارجحیت می‌یابند؛ اما برخلاف باور معمول ساختارگرایان، این معانی برای تمام دوران‌ها و در سیستمی وسیع‌تر ثابت نیستند؛ بلکه با ظهور تفاسیر تازه و پدید آمدن هویت‌مندی‌های تازه احتمالاً تغییر می‌کنند.

هستی‌شناسی فضای پاساساختارگرایانه

وجوه اصلی مطالعات پاساساختارگرایانه در باب فضا به شرح زیر است:

در هستی‌شناسی، فضا «ظرفی» برای وجودها و فرایندها نیست؛ در عوض فضا از وجودها و فرایندها ساخته می‌شود. این وجودها و فرایندها در روابط ترکیب می‌شوند. بنابراین فضا را روابط می‌سازند. فضا رابطه‌ای است. فضاها و مکان‌های مجزا حاصل ثبات بخشی به فرایندها و روابط هستند. به بیان دیوید هاروی، آنها «دوام‌ها» هستند. اما این «دوام‌ها» دائمی نیستند؛ چراکه آنها موقتاً ثبات می‌یابند. باید که دائماً بازساخته شوند و با بازساخته شدن تغییر می‌یابند. از این روی «کارآیی» عمل اجتماعی و کارآیی فضا دست در دست هم پیش می‌روند و این دلالت را در شناخت‌شناسی فضا باید مدنظر داشت؛

در هستی‌شناسی، فضاها و مکان‌ها بسته و تحت کنترل نیستند؛ بلکه باز و در الزام با دیگر

فضاها و مکان‌ها هستند. این استلزام به این معناست که فرایندها و اعمال متفاوت که برخی از درون و برخی از برون فضاها و مکان‌ها ساطع می‌شوند، مافی‌الضمیر آنها را هویدا می‌سازند. همچنین به این معناست که فضاها و مکان‌ها پویا هستند نه ایستا. به عبارت دیگر، آنها همواره در فرایند شدن هستند. از این روی فضاها و مکان‌ها همگن نیستند؛ بلکه از ترکیب ناهمگنی از اعمال فضایی، هویت‌مندی‌ها و اشکال متفاوت تعلق ساخته شده‌اند. پس در شناخت‌شناسی فضا باید خط‌سیر تغییر و خط نیرو را پی گرفت؛

ممکن است نزاع‌های سختی بر سر اینکه «خوانش» چه کسی از فضا باید اولویت یابد درگیرد. بنابراین راهبردهای تسلط و مقاومت در حول هویت‌های فضایی و اعمال فضایی پی گرفته می‌شوند. ساختارهای فضایی موجود نقش زیادی در تعیین برآمد این نزاع‌ها ندارند. در عوض، نزاع‌ها ممکن است به لزوم «گشایش‌های» فضایی و شکل‌های تازه‌ای از هویت فضایی و شکل‌های تازه‌ای از عمل فضایی منجر شود. افزون بر این، این معنا که «انجام‌دهنده» (مثلاً عامل اجتماعی) و زمینه انجام (مثلاً فضا یا مکان) از یکدیگر متمایز هستند را باید کنار گذاشت؛ هر دو در فرایندهای فضایی «شدن» در هم آمیخته‌اند (مرداک^۱، ۲۰۰۵).

فضای رابطه‌ای و شناخت‌شناسی معماری

با اینکه اساساً نظریه معماری تمایل چندانی به ورود به دلالت‌های اجتماعی فضا و جدل‌های حول آن نداشته است، در دهه اخیر بخش‌هایی از نظریه معماری به هستی‌شناسی رابطه‌ای فضا اقبال نشان داده است، هینن (۲۰۱۳) استعاره فضا به مثابه صحنه نمایش را راهنمای آن نظریه‌پردازانی دانسته که با این هستی‌شناسی به پژوهش معماری و شهری پرداخته‌اند. این مدل، دو مدل قبلی را تلفیق می‌کند. یعنی خصلت ابزاری و گیرنده بودن فضا با هم ترکیب می‌شوند و استعاره صحنه نمایش جای آنها را می‌گیرد.

فضا به مثابه صحنه نمایش

ترتیبات فضایی همچون صحنه نمایشی هستند که حیات اجتماعی بر روی آن گشوده می‌شود که

1. Murdoch

در آن اثر نیروهای اجتماعی بر الگوهای شهری و معماری به رسمیت شناخته می‌شود؛ یعنی صحنه نتیجه نیروهای اجتماعی است و از سوی دیگر باور بر این است که الگوهای فضایی اصلاح‌گر و ساختارده پدیدارهای اجتماعی هستند. هینن (۲۰۱۳) می‌گوید این مدل نسبت به مدل اول (فضا-گیرنده) عاملیت بیشتری برای مؤلفه‌های فضایی قائل است و نسبت به مدل دوم (فضا-ایزار) به مراتب از جبرگرایی کالبدی دور است. لو^۱ (۲۰۱۰) در بر روی پلازا، سیاست فضای عمومی و فرهنگ در این باره بحث می‌کند که چگونه فضای شهری دو پلازا در سن خوزه و کوستاریکا به طرق متفاوت در ساخت اجتماعی تفاوت‌ها (طبقه، جنسیت و سن) نقش دارند. مارگارت کوهن^۲ (۲۰۰۳) در فضای رادیکال: ساختن خانه مردم می‌گوید که فضاهای خاص در آغاز نمودن، حفظ یا گسست تعامل اثر دارند.

میشل دُستوتو^۳ (۱۹۸۰) بین مداخلات برنامه‌ریزی رسمی که راهبردهای دولتی برای انضباط بخشی و کنترل را اعمال می‌کنند و تاکتیک‌های غیر رسمی افراد و گروه‌ها که سیستم رسمی را در استفاده روزمره از شهر و فضاهای عمومی دور می‌زنند تمایز قایل می‌شود. افراد و گروه‌ها صحنه‌ای را که برایشان چیده شده دگرگون می‌کنند، نظم تحمیل شده را جابه‌جا می‌کنند، انسجامش را در مجموعه‌ای از شکاف‌ها و خلأها متلاشی می‌کنند که در نتیجه مجال انعطاف برای زندگی روزمره و اصلاح برنامه‌ریزی صلب عقلانی فراهم می‌آورد.

لوفور (۱۹۹۱) در مقابل بازنمایی‌های فضا (نظمی که از سوی قدرت تحمیل می‌شود- فضای ابزاری)، فضاهای بازنمایی را می‌گذارد که مجسم‌کننده نمادگرایی پیچیده در پیوند با هنر یا با وجه مخفی یا زیرزمینی زندگی اجتماعی هستند. در حالی که بازنمایی‌های فضا را می‌توان انگاره‌های (معماری و شهرسازی) از فضا دانست که به کارآمدی راهبردهایی مؤثر در ابقای نظم اقتصادی سرمایه‌داری کمک می‌کنند، فضاهای بازنمایی برعکس به آن تجربیات زیسته‌ای نزدیک‌اند که دُستوتو پاسخ‌های «تاکتیکی» یا شیوه‌های مخرب مقاومت می‌دانست. تأثیر متقابل این دو منجر به این معنا می‌شود که بازنمایی‌های فضا هرگز موفق به نظم‌بخشی و انضباط‌دهی به حیات اجتماعی نخواهد شد و نقش آنها به عنوان ابزار همیشه قاصر است. فضاهای بازنمایی اما مجال از خود

1. Low

2. Kohn

3. De Certeau

کردن منعطف فضا و فرارهای خیالی از روال‌های جامعه سرمایه‌داری را فراهم می‌آورند. داوی^۱ (۱۹۹۹) معتقد است که ساختمان‌ها، هم نوعی از حیات و تجربه را مقدر و هم محدود می‌سازند و مناسبات اجتماعی از سوی دیگر مکان و فضای خود را به چنگ می‌آورند. او به «نحو فضایی»^۲ اشاره می‌کند که بر این ایده اصلی استوار است که پیکربندی‌های فضایی بر نحوه گشودگی روابط اجتماعی اثر نظام‌بخشی دارند و حل معمای این رابطه با مطالعه الگوهای فضایی از جمله «عمق» (تعداد آستانه‌هایی که می‌گذریم تا به داخلی‌ترین فضای ساختمان برسیم) و «محورمندی» (وجود یک محور بصری طولانی در بنا) مقدر می‌شود. رابطه بین ساختمان‌ها و افراد از پیکربندی‌های فضایی که از فضاهای مصنوع شکل یافته‌اند متأثر می‌شود؛ پیکربندی‌هایی که بر هم-بودی و هم-آگاهی مجموعه‌هایی از مردم که در این فضاها سکونت و استفاده می‌کنند اثر می‌گذارد.

هیوز^۳ (۲۰۰۹) با تأمل بر روش‌شناسی‌های فرارشته‌ای و «رابطه‌مند» به نیاز به شناخت‌شناسی‌های تراگذر^۴ می‌اندیشد که اگر معماری قرار است با علوم اجتماعی و محیطی و با هنر و تکنولوژی پیوند یابد لازم‌اند. «برای کارکردن در فضای بین رشته‌ها، ما ممکن است به اندیشش آستانه‌ای^۵ بازگردیم - ناسازه و تناقض، کنترل و آزادی شناخت‌شناسیک». این اندیشش شعوری را در معماری می‌توان با انگاشت معماری همچون یک ژست یافت، همچون یک شیوه اساساً پرفورماتیو که زمینه‌های رابطه‌ای بسیاری که در آن شرکت دارد را به هم پیوند می‌دهند، به مذاکره وامی‌دارد و میزان می‌کند.

هیوز با اشاره به لاتور و یانوا^۶ (۲۰۰۸) می‌گوید که معماری را باید مجموعه‌ای از دگرگونی‌ها دید. لاتور و یانوا ادعا می‌کنند که ساختمان‌ها نه ایژه‌های ایستا که پروژه‌های متحرک‌اند که یکسره در حال تغییر نه تنها در دوره مفهوم‌پردازی و ساخت که پس از دوره ساخت هستند.

لاتور و یانوا با الهام از نظریه جریان‌ساز شبکه - کنشگر برونو لاتور می‌نویسند: «در نهایت باید

-
1. Dovey
 2. Spatial syntax
 3. Hughes
 4. transverse
 5. liminal
 6. Latour & Yaneva

بتوانیم ساختمان را یک تنظیم‌کننده متحرک بدانیم که سطوح متفاوت تعامل و تقابل را نظام می‌بخشد، نگاه کاربران را منعطف می‌کند، مردم را با هم می‌آمیزد و در کنار هم قرار می‌دهد، بر جریان‌ها و کنشگران متمرکز می‌شود و آن‌گونه توزیع‌شان می‌کند که گویی در زمان-فضا نیرویی مولد می‌سازد». (لاتور و یانوا، ۲۰۰۸)

یانوا فاصله بیشتری با فضا-ابزار و فضا-گیرنده می‌گیرد (یانوا، ۲۰۱۲). نگاه رابطه‌ای او دوگانه‌ای بین معماری و جامعه در ابتدای امر قایل نیست. او ساختمان‌ها را میانجی‌هایی می‌بیند که جریان‌های کنشگران و انرژی‌ها را نظام می‌بخشند، انسان‌ها و غیر انسان‌ها را متمرکز با توزیع می‌کنند، متصل و منفصل می‌کنند و مراودات را تسهیل یا محتمل می‌کنند» (یانوا، ۲۰۱۲).

۴. جمع‌بندی

در این مقاله هستی‌شناسی‌های فضا مورد بررسی قرار گرفت که از فضای خنثی و انتزاعی مطلق آغاز شد و از مسیر فضای نسبی گذشت و به فضای تعاملی و تنیده در اجتماع رابطه‌ای ختم شد (جدول یک). بحث شد که درک رابطه بین مجموعه‌های کالبدی-فضایی با الگوهای اجتماعی و در واقع شناخت‌شناسی فضا در این سه‌گونه فضا به مدل‌های متفاوتی صورت می‌پذیرد. درحالی‌که انسان‌شناسان و عالمان علوم اجتماعی تمایل به روی آوردن به مدل «فضا به مثابه گیرنده» دارند، معماران و برنامه‌ریزان بیشتر به ایده «فضا به مثابه ابزار» تمایل دارند که هر دوی این مدل‌ها از حیطة انگاشت‌های مطلق و نسبی فضا فراتر نمی‌روند و لذا از آنچه در باب منش اجتماعی فضا مد نظر است شرح ناقصی ارائه می‌دهند. در مواردی، موجودیت‌های فضایی مثل منظرها یا فضا‌های شهری را می‌توان «خواند» و «رمزگشایی نمود» تا رد پاهایی از گذشته و معانی نمادینی که مجسم می‌نمایند آشکار شود. این رویکرد فضا-گیرنده اما بینش وسیعی به اینکه چگونه مجموعه‌های فضایی تأثیر فعال و کارآمدی بر رفتار مردم دارند به دست نمی‌دهند. رویکرد «فضا به مثابه ابزار» از سوی دیگر بر قدرت ساختاربخش مجموعه‌های فضایی تأکید می‌کند که آثار انضباط‌بخشی و کنترل را به پیش‌زمینه می‌آورند؛ اما بر طرق بسیار متنوعی که در آن افراد و گروه‌ها چیدمان‌های فضایی را که دلخواه‌شان نیست، مورد سوءرفتار، سوءتعبیر و تغییر قرار می‌دهند چشم می‌بندند.

جدول یک - تقسیم‌بندی و بررسی توأمان هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی فضا در

پارادایم‌های معاصر

فضای مطلق	فضای نسبی	فضای رابطه‌ای
هستی‌شناسی فضا	ظرف مجزا و قائم به ذات	کیفیت موقعیتی فضا و زمان
منشأ علمی و نظری	هندسه اقلیدسی، دکارت، نیوتن	هندسه نا اقلیدسی، فوکو، لاتور، دلوز، لوفور، پسلساختارگرایی
نسبت هستی‌شناسانه فضا با زمینه اجتماعی	ظرف و مظروف	هم‌فرآورده/هم‌فرآورنده در سلسله رویدادها
شناخت‌شناسی (و روش‌شناسی پژوهش یا طراحی) فضا	عملکردگرایی، عقلانیت‌گرایی نشانه‌شناسی، زبان‌شناسی	شناخت‌شناسی تراگذر و روش‌شناسی‌های فرارشته‌ای
استعاره	ابزار: ظرف ابزاری برای اصلاح مظروف گیرنده: ظرف بیانگر مظروف	صحنه نمایش
افعال و تعبیرات	سازمان دادن و ساختار دادن، شکل دادن، تسلط، انضباط، و تعیین کردن (ابزار) بازتاب دادن، بیانگر بودن، مجسم نمودن (گیرنده)	هم‌ساختن، هم‌فرآوردن، بازتخصیص دادن
رشته‌ها و زمینه‌های علمی	معماری، شهرسازی و برنامه‌ریزی (ابزار) تحلیل فضا و رشته‌هایی که دخالت فعال در طراحی و برنامه‌ریزی ندارند (گیرنده)	میان‌رشته‌ای و ترارشته‌ای

با ناکامی فضای انتزاعی مطلق و نسبی و روی آوردن به فضای رابطه‌ای به سومین مدل یا «فضا» به مثابه صحنه» می‌رسیم که مجال تلفیق دو مدل دیگر را فراهم می‌آورد. این مدل را می‌توان زیرساختی برای مساعی بین‌رشته‌ای برای درک رابطه بین مردم و فضا دانست که برای ایجاد رابطه‌ای حسنه بین «رشته‌های فضایی» (معماری، طراحی شهری و برنامه‌ریزی) و علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی، جغرافیای انسانی و انسان‌شناسی) کارآمدترین است.

از این روی رویکردی بین‌رشته‌ای مورد نیاز خواهد بود؛ چراکه هر روز بیشتر هویدا می‌شود که ساخت پایدار محیط نباید تنها بر بینش فنی و رشته‌های فضایی استوار شود؛ بلکه باید شرحی فراهم آورد در باب شیوه‌های متنوعی که محیط مصنوع رفتار انسانها را مقدر و مشروط می‌کند. مواجه شدن با فضای رابطه‌ای و فضا به مثابه صحنه نمایش همچنین مجال فراهم می‌آورد تا مفهوم کیفیت فضایی را به چنگ آوریم؛ این مدل دلالت خواهد کرد که این کیفیت از یک‌سو

وجهی ذاتی از مجموعه‌های فضایی است (بنابراین باید از نقطه نظر معماری یا طراحی شهری به کفایت ارزیابی شود) درحالی‌که از سویی دیگر تحقق کامل کیفیت در مورد فضاها منوط به روش‌هایی خواهد بود که از طریق آنها فضاها گشایش آثار مطلوب اجتماعی را می‌انگیزند یا مرجح می‌دارد.

منابع

- Berger, P. L., Luckmann, T. (1991), *The social construction of reality: A treatise in the sociology of knowledge*, Penguin UK.
- Blaut, J. M. (1961), "SPACE AND PROCESS", *The professional geographer*, 13(4), 1-7.
- BonJour, L., Sosa, E. (2003), *Epistemic justification: Internalism vs. externalism*, foundations vs. virtues.
- Callon, M., Law, J. (2004), "Introduction: absence-presence, circulation, and encountering in complex space", *Environment and Planning D: Society and Space*, 22(1), 3-11.
- Jencks. C. A. (1978), *he language of post-modern architecture*, Academy Editions.
- Colquhoun, A. (1989), *Modernity and the Classical Tradition: Architectural Essays 1980– 1987*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Corbusier, L. (1931), *Towards a new architecture*, Courier Dover Publications.
- Crysler, G., Cairns, S., Heynen, H. (2012), *Handbook Architectural Theory*, London: Sage.
- De Boeck, F. (2008), *Dead society' in a 'cemetery city, Heterotopia and the City*, *Public Space in a Postcivil Society*, 297.
- De Boeck, F., Plissart, M.-F. (۲۰۱۴), *Kinshasa: tales of the invisible city*, Leuven University Press.
- De Certeau, M. (1980), *L'invention du quotidien*, t. I, Arts de faire. *Folio essais (éd. 1990)*
- Dovey, K. (1999), *Framing places*, *Mediating Power in the Built Form*.
- Forty, A. (2000), *Words and buildings: a vocabulary of modern architecture*, Vol. 268, Thames & Hudson London.

- Foucault, M. (1977), *Discipline and punish: The birth of the prison*, trans, Alan Sheridan (New York: Vintage, 1979), 227 .
- Goodall, B. (1987), *The Penguin dictionary of human geography*, Penguin books London.
- Guba, E. G., Lincoln, Y. S. (1994), "Competing paradigms in qualitative research", *Handbook of qualitative research*, 2,163-194.
- Harvey, D. (2006), *Space as a Keyword*: na.
- Heynen, H. (2013), "Space as Receptor, Instrument or Stage: Notes on the Interaction Between Spatial and Social Constellations", *International Planning Studies*, 18(3-4), 342-357 .
- Hughes, R. (2009), "The Art of Displacement: Designing Experiential Systems and Transverse Epistemologies as Conceptual Criticism", *Footprint*, 3(1), 49-64 .
- Jacobs, J. M., Merriman, P. (2011), *Practising architectures*.
- Jammer, M. (1954), *The concepts of space*, New York: Dover.
- Jones, M. (2009), "Phase space: geography, relational thinking, and beyond", *Progress in Human Geography*, 33(4), 487-506 .
- Kohn, M. (2003), *Radical Space: Building the house of the people*, Cornell University Press.
- Latour, B., Yaneva, A. (2008), "Give me a gun and I will make all buildings move: An ANT's view of architecture", *Explorations in architecture: Teaching, design, research*, 80-89 .
- Lawrence, D. L., Low, S. M. (1990), "The built environment and spatial form", *Annual review of anthropology*, 453-505 .
- Lefebvre, H. (1991), *The production of space* (Vol. 142): Oxford Blackwell.
- Low, S. M. (2010), *On the plaza: The politics of public space and culture*, University of Texas Press.

- Markus, T. A. (1993), *Buildings & power: freedom and control in the origin of modern building types*, Psychology Press.
- Massey, D. (2005), *For space*, Sage.
- Mayhew, S., Penny, A. (1992), *concise Oxford dictionary of geography*.
- Murdoch, J. (2005), *Post-structuralist geography: a guide to relational space*: Sage.
- Newman, O. (1972), *Defensible space*, Macmillan, New York.
- Norberg-Schulz, C. (1975), *Meaning in western architecture*: Studio Vista London.
- Norberg-Schulz, C. (1980), *Genius loci*, Rizzoli, New York .
- Sert, J. L. (1944), *Can our cities survive? An ABC of urban 2011 problems, their analysis, their solutions*, Cambridge y Londres, Oxford University Press.
- Simone, A. (2004), *For the city yet to come: Changing African life in four cities*: Duke University Press.
- Smith, P., & Riley, A. (2011), *Cultural theory: An introduction*, John Wiley & Sons.
- Soja, E. W. (1989), *Postmodern geographies: The reassertion of space in critical social theory*, Verso.
- Thrift, N. (2003), "Space: the fundamental stuff of geography", *Key concepts in geography*, 2, 85-96.
- Venturi, R., Brown, D. S., & Izenour, S. (1972), *Learning from Las Vegas* (Vol. 102), MIT press Cambridge, MA.
- Yaneva, A.(2012), *Mapping controversies in architecture*: Ashgate Publishing, Ltd.